

مدت: ۳۶ دقیقه

بسم الله الرحمن الرحيم یکشنبه ۱۴۰۳/۲/۲ درس فقه معاصر.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در این بود که آیا وجوهی که به آن‌ها استدلال شد برای این که حق اولویت در باب تحجیر برای شخص طبیعی ثابت می‌شود آیا آن وجوب می‌تواند اثبات کند که حق التحجیر برای شخص اعتباری هم هست أم لا؟ که گفته شد اگر اجماع و ارتکاز متشرعی که دلیل اول و اخیر بود، آنجا ثابت باشد و درست باشد و مناقشه نداشته باشد بعید نیست که بگوییم با الغاء خصوصیت شخص اعتباری را هم شامل می‌شود که دیروز بحث شد.

«وَأما إذا كان المستند هو بناء العقلاء، ففي مورد الشخص الاعتباری يمكن الاستناد عليه بیانات ثلاث مرة غیر مرة. فرمود اگر مستند بناء عقلاء باشد که آن دلیل چهارم بود. در این صورت ممکن است که گفته بشود که در مورد شخص اعتباری هم امکان استناد به آن بناء عقلاء وجود دارد به بیانات سه‌گانه‌ای که چندین بار به آن اشاره شد و گفته شد در اباحت سابق. ما سه بیان برای تمسک به بناء عقلاء در اباحت سابق داشتیم. بیان اول این بود که بگوییم الان فی زماننا ما می‌بینیم چنین سیره‌ای وجود دارد که شخص اعتباری هم اگر عرض کردم مثلاً برای یک مسجد رفتند یک زمینی را تحجیر کردند. تولیت آن مسجد رفت زمینی را تحجیر کرد برای این که مثلاً سرویس فرض کنید که وضوء و فلان و امثال ذلک برای مسجد بسازد. خب می‌گویم خب حالا که این تحجیر شد دیگه این مسجد حق اولویت دارد. کس دیگر حق ندارد بیاید آن زمین را که تحجیر شده برای این کار بیاید تصرف کند و برای خودش یک چیزی بسازد. یا بانکی، مثلاً شرکتی، صندوقی رفت یک جایی را تحجیر کرد برای این که مثلاً ساختمانی بسازد و امثال ذلک. بیایند کس دیگری قبل از این که آن ساختمان را بناء کند بیاید بگوید تحجیر برای شخص اعتباری که اثر ندارد. بیاید آنجا در آن تصرف بکند. نه، امروز در زمان ما بناء عقلاء در سراسر عالم همه‌ی عقلاء بر این هستند که شخص اعتباری

هم اگر آمد تحجیر کرد حق اولویت دارد. و بگوییم که سیره‌های مستحدثه هم حجت است. این راه اول که بگوییم سیره‌های مستحدثه حجت است که بحث‌هایش قبلاً دیگه شده و در اصول هم این‌ها بحث شده و بعضی از بزرگان معاصر هم غالب این جهت تقریباً بودند. گمان می‌کنم آقای فاضل رحمه‌الله علیه مثلاً چنین نظری داشتند. که آن‌ها حرف‌شان این است که اسلام دین خالد است و شارع اسلام هم اطلاع دارد برای این‌که بعدها چه سیری رخ خواهد داد. در عین حال اگر سکوت کرد و ردعی برای سیره‌های مستحدثه‌ی متأخره نفرمود این معلوم می‌شود آن را قبول دارد. این یک راه.

راه دوم این است که به سیره تمسک نکنیم، به بناء عملی و سیره‌ی عملی تمسک نکنیم. بلکه به آن چیزی که پشتوانه سیره هست که آن ارتکاز عقلائی است. به ارتکاز عقلائی تمسک کنیم و بگوییم در باب سیره‌ها اگر شارع ردع نکرد این جور نیست که فقط آن مقداری که عملیاتی شده و به تعبیر آقایان مترجم به عمل شده ناظر به او باشد. بلکه ناظر به چیه؟ به آن پشتوانه آن سیره است که آن ارتکاز عقلائی باشد. معلوم می‌شود ارتکاز عقلائی را شارع قبول دارد. و چون ما می‌بینیم که درست است مثلاً در زمان ائمه علیهم‌السلام این شخصیت‌های حقوقی نبوده مثل بانک و نمی‌دانم صندوق‌های خاصی که برای چیزهای مختلف قرار داده می‌شود یا شرکت‌هایی که امروز نه شرکت‌های فقهی، این شرکت‌هایی خودش شخصیت اعتباری دارد و اموال برای آن است نه برای شرکاء. شرکاء فقط اوائلش برای آن‌ها از همان اموال مال نفس شرکت است و امثال ذلک، این‌ها نبوده مثلاً. اما توی ذهن عقلاء آن موقع این نبوده که فقط خصوص انسان نه، این بوده که هر کسی که ما این حق را به او می‌دهیم که بتواند ساختمانی بسازد، کاری بکند، او اگر آمد مقدمات این کار را انجام داد، تحجیر کرد فلان، اولویت پیدا می‌کند. دیگری نباید برود مزاحم او بشود. این فلسفه‌اش و حکمتش و علتش یک چیزی است در ذهن عقلاء که اختصاص به آدم ندارد. بلکه اوسع از انسان است. فلذا است که توی ذهن آن‌ها هم هست که حالا اگر برای مسجد آمدند این کار را کردن، برای کلیسا آمدند این کار را کردند و امثال ذلک، می‌گویند آن هم همین جور است. خب برای یک کلیسای مثلاً حالا مسلمان هم نیستند. اگر آمدند برای کلیسا خواستند مثلاً یک دستشوئی درست کنند، یک جایی درست کنند بروند غسل نمی‌دانم چی که آن‌ها دارند انجام بدهند و امثال ذلک، حالا آمدند تحجیر کردند تا حالا بیایند بسازند. خب قبل از این‌که

شروع به ساختن بکنند یکی بگوید آقا این تحجیر که فایده ندارد. بیاید این‌جا؛ همه مذمتش می‌کنند. می‌گویند این ظلم است. چرا این‌کار را می‌کنی؟ پس بنابراین ما به سیره تمسک نمی‌کنیم. به ارتکازی که پشتوانه‌ی سیره هست به آن تمسک می‌کنیم که این هم مسلک شهید صدر قدس سره در یک‌جاهایی ایشان می‌فرمایند که سیره عقلانی ارتکازات عقلانی که ممکن است اوسع باشد از سیره عملی. آن‌جا اگر شارع در مقابل آن سیره عملی فرمایشی نفرمود ممکن است استفاده کنیم که او ارتکاز را قبول دارد و حجت قرار داده. این هم راه دوم.

راه سوم این است که بگوییم نه، این منحصر است به همان که عمل کردند. منتها از آن‌که عملاً کردند الغاء خصوصیت بکنیم. بگوییم چه فرقی می‌کند؟ در نظر عقلانی اگرچه شارع حکمی را که آورده است روی انسانی است که تحجیر کرده. اما بگوییم انسان بودنش خصوصیت ندارد. این چون مورد عمل آن‌زمان‌ها انسان بوده و الا مقصود این است که یعنی مقصود این است که هر کسی که حق این‌کار را دارد. اگر مقدمات آن‌کار را آمد انجام داد این‌جا نباید مزاحمش شد. از این راه بگوییم.

س: راه سوم با اول چه فرقی می‌کند؟

ج: راه اول این است که می‌گوییم، به سیره تمسک می‌کنیم. می‌گوییم سیره مستحدثه هم وقتی ردعی از آن نشده باشد حجت است. درست؟ این قاعده الغاء خصوصیت می‌گوید نه، سیره مستحدثه را من نمی‌گویم حجت است. ولی من می‌گویم این روایات دلالت می‌کند که در زمان ائمه برای انسان حق تحجیر قائل شده. می‌آیم از این الغاء خصوصیت می‌کنم. «وإن كان المستند، الأخبار، فيمكن القول إن لفظ «من» في الأخبار لا يشمل الشخص الاعتباري، فلا يستفاد منها حكمه؛ بل بالأحرى القول إن لفظ «أحد» في معتبره السكوني منصرف عن الشخص الاعتباري، ولذلك يشمل إطلاق منطوقه فيما لو أحيى الإنسان أرضاً حجرها سابقاً شخص اعتباري، فيصدق منطوق لم يسبق إليه أحد في هذا المورد». اگر مستند اخبار باشد که خب ما چندتا خبر داشتیم دیگه، معتبره‌ی سکونی داشتیم و نبوی صلی‌الله‌وسلم، دوتا نبوی بود که قبلاً داشتیم. اگر مستند این باشد می‌فرمایند که ابتداءً این‌جور می‌فرمایند. می‌فرمایند که خب در این روایات کلمه، کلماتی اخذ شده که نمی‌تواند شامل شخص اعتباری بشود. مثلاً روی آن روایت سکونی این‌جوری بود. «مَنْ غَرَسَ شَجْرًا أَوْ

حَفَرَ وَادِيًا بَدِيًّا لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ» مَنْ، مَنْ در لغت عرب برای ذوی العقول است. پس بنابراین شامل شخص اعتباری نمی‌شود. یا در آن روایت بعدی در روایت نبوی این بود. «مَنْ سَبَقَ إِلَيَّ مَا لَا يَسْبِقُهُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ». آن جا هم مَنْ اخذ شده. باز مال ذوی العقول است. نبوی بعد همین بود. «مَنْ أَحَاطَ»؛ آن هم مَنْ در آن اخذ شده بود. آن هم مال ذوی العقول است. پس نمی‌گیرد. بلکه می‌توان گفت که در آن روایت سکونی عبارت این جور می‌باشد که «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ غَرَسَ شَجْرًا أَوْ حَفَرَ وَادِيًا بَدِيًّا لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ وَأَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ قِضَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». آن «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ» این شامل شخص اعتباری که نمی‌شود. شخص اعتباری که نمی‌آید سبقت بگیرد و فلان و این‌ها،

«لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ» که منطوقش باشد شامل شخص اعتباری نمی‌شود. وقتی نشد پس به حسب مفهوم این می‌شود که هر جا این احد سبقت نگرفت، کسی آمد احیاء کرد مال او می‌شود. خوب پس بنابراین اگر یک جایی بانک آمده سبقت گرفته تحجیر کرده، و بعد یک آدم آمد آن جا را برداشت و احیاء کرد این روایت شاملش می‌شود. چرا؟ برای این که این ارضی است که «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ». چون شخص اعتباری درست است ولی او که «أحد» نیست. پس بنابراین وقتی آن «أحد» نشد قید برای این که اگر کسی آمد و شرط برای این که اگر کسی آمد و احیاء کرد مال او می‌شود حاصل است؟؟ ولو این که شخص اعتباری آمده باشد تحجیر کرده باشد. پس بنابراین آن روایت سکونی دلالت می‌کند بر این که شخص اعتباری اثری ندارد. چون شخص اعتباری بیاید تحجیر بکند این داخل منطوق «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ». نمی‌شود. پس بنابراین داخل مفهوم می‌شود که «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ». و روایت هم گفت هر جایی که «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ». آمد کسی احیاء کرد، غرس شجر کرد یا حفر خوب کرد و امثال ذلک، او می‌شود مالک. پس این روایت بر این دلالت می‌کند. این بیان اولی بر این که بگوییم این روایت شامل، این روایت شاملش نمی‌شود. و اما بعد بیانی می‌کنند که با آن بیان ممکن است به راهی برای شمول درست بشود. و این کان ال ...

س: توی این بیان اول پس ما آن سیره و؟؟ و همه را بایستی بزیم کنار یگه؟

ج: بله دیگه؛ این کان المستند این باشد. تک تک داریم حساب می‌کنیم. اگر مستند آن باشد حکمش این است. اگر مستند فقیه این باشد حکمش... اگر مستند فقیه اخبار باشد. یعنی بگویند سیره عقلاء را قبول ندارم، سیره متشرعه را قبول ندارم.

س:؟؟ سیره عقلاء و متشرعین اخبار رادع؟؟ می‌شود.

ج: چیه؟

س: این اخبار رادع آن سیره عقلاء و متشرعه ...

ج: این اخبار؟ نه، چون این اخبار اگر گفتیم مال... دلالت ندارد. نفی که نمی‌کند که. شامل نمی‌شود نه نافی است.

س: ...

ج: بله، این، بنابر این جهتش بله. اگر این جوری گفتید «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ». این نه، اما حال آن بیانش هم این است که اگر گفتیم سیره متشرعه وجود دارد واقعاً، سیره متشرعه واقعاً وجود دارد باید تصرف در این بکنیم. سیره متشرعه اگر واقعاً وجود داشته باشد قطع آور است. سیره متشرعه. «وإن كان المستند، الأخبار، فيمكن القول» ممکن است سخن به این که گفته شود «إِنَّ لَفْظَ «مَنْ» در اخبار شامل شخص اعتباری نمی‌شود. چون «مَنْ» مال ذوی العقول است. «فلا يستفاد منها» از اخبار حکم شخص اعتباری. «بل بالأحرى القول» بلکه سزاوارتر این است که این سخن گفته شود. «إِنَّ لَفْظَ «أَحَدٌ» فِي مَعْتَبِرَةِ السُّكُونِي مَنْصَرَفٍ عَنِ الشَّخْصِ الْاِعْتِبَارِي»، کلمه «أَحَدٌ» از شخص اعتباری انصراف دارد. توی مکالمات عرفیه وقتی می‌گویند احدی مثلاً فلان کار را نکرد این ظاهرش یعنی آدم‌ها. آن هم ذوی العقول مقصود است. نه «أَحَدٌ» یعنی مسجد و بانک و فلان و این‌ها یا آدم‌ها و آن‌ها. منصرف است لفظ «أَحَدٌ» از شخص اعتباری. «ولذلك» به خاطر این که کلمه «أَحَدٌ» منصرف است از شخص اعتباری «يشمل إطلاق منطوقه فيما لو أحيى الإنسان أرضاً حجرها سابقاً شخص اعتباری»، این جا شامل می‌شود اطلاق منطوق آن روایت سکونی موردی را که احیاء کرده باشد انسان زمینی را که حجرها سابقاً، تحجیر کرده است آن زمین را در گذشته قبل از این احیاء یک شخص اعتباری. «فيصدق منطوق لم يسبق إليه أحد» فی هذا المورد»، در این مورد علی‌رغم این که یک شخص

اعتباری آمده تحجیر کرده این منطوق و مدلول مطابقی «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ» در این مورد صادق است. درست است بگوئیم «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ» ولو این که شخص اعتباری آمده تحجیر کرده. اما او که «أحد» شاملش نمی‌شود. پس درست است بگوئیم «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ» وقتی «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ» صادق بود روایت فرمود کسی که بیاید غرس کند یا حفر کند یا احیاء کند زمینی را که «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ» مال خودش می‌شود. پس این زمینی که شخص اعتباری آمده تحجیر کرده؛ چون «لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ» هست بنابراین آن روایت شاملش می‌شود. و دلالت می‌کند که کسی که آن روایت را بیاید محیی احیاء کند آن محیی مالک می‌شود. «و مقتضی ذلك أن إحياءه لا أثر له». و مقتضای این شمول و این سبق این است که «أن إحياءه لا أثر له» این احیاء این جا به معنای همین تحجیر است. این احیائی که او کرده است اثری برای آن وجود ندارد. این که بهتر بود به جای «احیائه» چون یک مقداری چیز دارد بگویند تحجیره لا اثر له، «و مقتضی ذلك أن تحجيره» یعنی تحجیر شخص اعتباری «لا أثر له. و لكن يمكننا القول إن لفظ «أحد» يشمل الوكيل المفوض و الولي أيضاً، فيشمل ممثل الشخص الاعتباري» خب این بیان اول که بحسب این بیان می‌خواستیم بگوئیم شامل نمی‌شود. اما ممکن است کسی این‌جوری بگوید، بگوید که کلمه‌ی احد درست است از خود شخص اعتباری انصراف دارد، به بانک احد گفته می‌شود مثلاً و به صندوق همین‌جور؛ اما به ممثل شخص اعتباری که یک آدم است به آن‌که احد گفته می‌شود. مثل متولی مسجد، خب به مسجد احد نمی‌گویند ولی به متولی‌اش که احد گفته می‌شود. پس اگر متولی مسجد آمد یک زمینی را برای مسجد تحجیر کرد یا مدیرعامل یک بانکی آمد یک زمینی را برای بانک تحجیر کرد این‌جا «لم يسبقه إليه احد» صادق نیست دیگر بلکه «سبق إليه احد» آن احد کی هست؟ مدیرعامل است، آن احد کی هست؟ متولی مسجد است. این‌جور اگر بیان بکنیم درست؟ پس بنابراین آن وقت می‌گوئیم که بله. پس شخص اعتباری هم اگر ممثل آن و حالا ممثل گفتیم یعنی مدیرعامل یا نماینده یا رئیس بالآخره که به این‌ها گفته می‌شود ممثل، «و لكن يمكننا القول إن لفظ «أحد» يشمل» وکیل مفوض را، یعنی وکیلی که کار به‌طور کامل به عهده‌ی آن گذاشته شده «و الولي أيضاً» شامل ولی هم می‌شود، کسی که سرپرست و ولی یک امر اعتباری است یا غیر اعتباری. «فیشمل ممثل الشخص الاعتباري» بنابراین کلمه‌ی احد شامل ممثل شخص اعتباری می‌شود و بنابراین ادله پس شامل است. «بل إذا قلنا إنه ناظر إلى شخص يريد التحجير أصالة لنفسه، فمن جهة المناسبات العرفية تلغى الخصوصية عن مورده و مورد النبیین، و لذلك إن قبلنا الاستدلال بالأخبار، فيفهم حكم الشخص الاعتباري منها أيضاً.» خب این‌جا ممکن است یک کسی یک شبهه‌ای در ذهنش بیاید و آن این است که ظاهر این روایات این است که اگر کسی بیاید سبقت بگیرد، احدی بیاید سبقت بگیرد یا کسی بیاید سبقت بگیرد یا احیاء کند برای خودش، این حق اولویت پیدا می‌کند یا در صورت احیاء مالک می‌شود. اما این‌که بیاید

برای خودش نباشد برای دیگری بیاید این کار را بکند آن مشمول این روایات نمی‌شود. فلذا در باب احیاء نبات و این‌ها آن‌جا این فقهاء این بحث را کردند که احیاء مثلاً قابلیت توکیل دارد؟ یک کسی بگوید آقا من خودم نمی‌توانم یا وقتش را ندارم یک کسی را وکیل کند بگوید برو از طرف من مثلاً احیاء کن فلان ارض را، فلان زمین را احیاء کن، این به درد می‌خورد؟ یا باید خودش مباشرةً بیاید برای خودش احیاء کند؟ یا حیازت همین‌جور است، یک کسی را اجیر می‌کند یا این‌که وکیل می‌کند می‌گوید برو از بیابان هیزم جمع کن بیاور، او می‌رود هیزم‌ها را جمع می‌کند برای این آقا، این به همین ملک این آقا می‌شود یا نمی‌شود؟ می‌فرماید که حالا اگر کسی این حرف را هم بزند بگوید نه ظاهر این روایات این است که برای خودش کرده باشد، اگر ظاهر روایات هم قبول کنیم که این است که برای خودش کرده باشد با الغاء خصوصیت می‌توانیم حکم را تعمیم بدهیم به این‌که بله این روایت این را دارد می‌گوید اما در نظر عرف فرقی نمی‌کند درست؟ بین این‌که حالا خودش برود بالمباشره برای خودش انجام بدهد یا دیگری را وادار کند او برای این انجام بدهد. آن‌جا هم در عرف الان مثلاً پدری به فرزندش و این‌ها می‌گوید یا به نوکر دارد فلان می‌گوید بروید یک مقدار هیزم جمع کنید بیاوریم، توی روستاها این‌ها، سابق و این‌ها، این وقتی این‌ها رفتند جمع کردند آوردند مال این نمی‌شود؟ الغاء خصوصیت یعنی خصوصیت عرف این‌جاها نمی‌فهمد پس بنابراین ولو منطوق روایت، ظهور بدوی روایت این باشد که در این صورت را دارد متعرض می‌شود که برای خودش این کار را کرده ولی آن‌که عرف می‌فهمد این است که بابا تحجیر موجب اولویت است و این برای خودش که در مورد ذکر شده این دخالتی ندارد. می‌فرماید «بل إذا قلنا» این «بل» تلقی؟؟ است «بل إذا قلنا إنه ناظر إلى شخص یريد التحجير أصالة لنفسه» اگر گفته بشود که این احد در این روایات ناظر است به شخصی که اراده نموده است تحجیر را بطور استقلال برای خودش، اگر این را هم گفته بشود می‌گوییم «فمن جهة المناسبات العرفية تلغى الخصوصية عن مورده» از مورد خبر سکونی و از مورد نبویین که منع در آن اخذ شده بود الغاء خصوصیت می‌شود «و لذلك» اگر ما قبول کنیم استدلال به اخبار را که خبر سکونی و آن دوتا نبویینی بود «فیفهم حکم الشخص الاعتباري» از آن روایات نیز. «و الخلاصة علی فرض تمامية هذه الوجوه فبعضها جار بعینه فی الشخص الاعتباري، و بعضها لا یبعد شموله للشخص الاعتباري بإعمال الغاء الخصوصية» می‌فرمایند خلاصه‌ی بحث این شد و چکیده‌ی بحث این است که در فرض تمامیت این وجوب خمسه‌ای که برای تحجیر گفتیم در مورد شخص حقیقی، بعض آن‌ها گفتیم بعینه جاری است در شخص اعتباری، آن اجماع و آن ارتکازات متشرعه و بعضی‌هایش گفتیم بعینه جاری است آن بناء عقلاء بود و بعض آن‌ها هم اگر بعینه جاری نباشد در شخص اعتباری لا یبعد شمولش برای شخص اعتباری به سبب اعمال الغاء خصوصیت که در همین روایت این‌جوری شد در آن اجماع و ارتکازات متشرعه‌ای هم این‌طوری شد. و یک وجه از بناء عقلاء هم وجه سوم بناء عقلاء هم الغاء خصوصیت بود. «و من ناحية أن بعضها تام» و چون از رهگذر این‌که بعض آن ادله‌ی خمسه‌ی گذشته تام است از نظر دلالت و سند، از همه جهات تام است «فیثبت به» به آن بعض حق تحجیر برای شخص اعتباری. بنابراین حق التحجیر برای شخص اعتباری ثابت است حالا ولو به بعض ادله‌ی که برای شخص حقیقی اقامه شد و گفته شد. خب این بحث تحجیر.

مبحث دوم این است که حالا آیا ما در مورد شخص حقیقی یک قانونی داریم در فقه که «من سبق الی مکان فهو احق به» که مسأله‌ی تحجیر نیست سبقت به این مکان است. مثلاً یک نفری وارد مسجد شد یک‌جایی نشست، خب این احق است به دیگران، دیگران حق ندارند این را بلندش کنند بگویند بلند شو، او احق است. یا آمد مثلاً یک کسی توی یک‌جایی که سد معبر نمی‌شود فلان نمی‌شود بساط کرد مثل این که دست‌فروشی دارند و بساط می‌کنند، خب این آمده بساط کرده، حق ندارد کس دیگر بیاید این بساط را جمع بکند خودش را، می‌گوید من می‌خواهم این حق ندارد «من سبق الی مکان فهو احق به» یا یک‌جاهای عمومی توی پارک است خب این رفته روی یک صندلی نشسته خب این احق به آن، حالا کس دیگر حق ندارد بیاید این را بلندش بکند بگوید من می‌خواهم بنشینم، این را حق ندارد. پس بنابراین ما یک حق السبقی داریم برای شخص حقیقی. آیا این حق السبق برای شخص اعتباری هم ثابت است؟ مثلاً یک شرکتی این شرکت آمد بساط کرد در یک جایی، خب می‌گوید آن به درد نمی‌خورد که شرکت که حق السبق ندارد، خب یک کسی بیاید این بساطش را بهم بریزد، حالا ممکن است تصرف در این مال اشکال داشته باشد ولی این از باب تصرف در مال دیگری حرمت پیدا می‌کند اما از نظر این‌که؟؟؟ بعد خودش می‌نشیند از این جهتش می‌گوییم اشکال ندارد. پس این هم یک بحث مهمی است که آیا حق السبقی که ما برای شخص حقیقی داریم برای شخص اعتباری هم ثابت است یا نه؟ خب منهج بحث چی بود؟ این بود که اول ادله‌ای که برای شخص حقیقی اثبات می‌کند آن را بررسی کنیم بعد ببینیم آن ادله شامل اعتباری هم می‌شود یا نمی‌شود. این‌جا هم همین‌جور بحث کردن. می‌فرماید «المبحث الثانی: حق السبق، إذا حجز الشخص الطبيعي مكاناً في المسجد و السوق و أماكن أخرى قبل غيره من الناس» اگر کسی حیات کرد و یعنی انتخاب کرد و این‌ها یک شخص طبیعی یک مکانی را در مسجد یا در بازار یا یک اماکن دیگر این کار را کرد قبل از غیر از خودش از مردم، این‌جا «حصلت له الأولوية» در استفاده‌ی از مکان مذکور البته برای مدت معین، مثلاً تا وقتی نشسته یا در بعضی روایات که حالا بعداً خواهد آمد مثلاً گفتند تا شب، این‌طور نیست که للتالی الی آخر؟؟؟ یک‌دفعه که آمد این‌جا نشست دیگر همیشه مال او هست. خب تا یک وقت معینی. «و يُعبر عنه بحق السبق. و لإثبات» این حق ثبت «استندوا إلى عدة وجوه الوجه الأول: الإجماع أو الضرورة الفقهية» که صاحب جواهر بیان فرموده. «و لا يخفى أن هذا الإجماع مدرکی» یا «محتمل المدرکیه» است «فلا يعتبر إلا على بعض المباني.» که همان‌هایی بود که ما در تحجیر هم گفتیم که این اجماع یا مقطوع المدرک است، مدرکش هم وجوهی است که بعد گفته می‌شود یا محتمل است که مدرکش همان وجوهی است که بعد گفته می‌شود، گفتند اجماع محتمل المدرک و مقطوع المدرک حجت نیست مگر بر بعض مبانی مثل مبنای گفتیم آیت‌الله زنجانی حفظه‌الله تعالی که ایشان قبول ندارند که هر اجماع محتمل المدرکی حجت نیست، ایشان این حرف مشهور را نپذیرفتند توضیح دادم قبلاً در بحث‌های قبلی.

«الوجه الثاني: الأخبار كمعتبرة طلحة بن زيد عن الإمام الصادق: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» امام صادق حسب این روایت می‌فرمایند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند «سُوقُ الْمُسْلِمِينَ كَمَسْجِدِهِمْ» فرمودند بازار مسلمین مثل مسجدشان می‌ماند «فَمَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ إِلَى اللَّيْلِ» هرکسی سبقت گرفت به یک مکانی از سوق این تا شب اولویت با اوست، یعنی حالا مثلاً آمده این‌جا بساط

کرده توی این گوشه‌ی بازار، حالا ولو این‌که این را رفت نماز بخواند برگردد، این تا شب مال این حساب می‌شود بحسب این روایت. شب که شد نه دیگر حق او تمام است، دیگر حق او تمام است. این روایت این را می‌فرماید «فهو احق به الی اللیل. و بالغاء الخصوصية العرفية يفهم حكم سائر المشتركات.» خب این روایت راجع به مسجد و بازار است، آیا جاهای دیگر هم شامل می‌توانیم از این روایت استفاده بکنیم؟ مکان‌های دیگر را؟ مثلاً گفتند مثل پارک یا مثلاً یک میدانی هست میدان تره‌بار است ولی سابق‌ها یکجایی قرار می‌دادند دیگر خصوصیت این و آن نبود هرکی می‌آمد فوری یک بساط می‌کرد و این‌ها، حالا هم هست توی روستاها یا پنج‌شنبه‌بازارها و جمعه‌بازارها و این‌ها هست می‌روند یکجایی بساط پهن می‌کنند افراد برای خرید و فروش و این‌ها. می‌فرماید که بله ظاهر این است که عرف از این خصوصیت نمی‌فهمد که بله سوق حکمش این است، مسجد حکمش این است ولی جاهای مشترک دیگر حکمش این نباشد. فلسفه‌اش یکی است وجهی برای افتراق نیست در نظر عرف. فلذا وقتی از شارع این حرف را راجع به مسجد و سوق شنیدند خودشان می‌فهمند که بقیه هم همین‌جور است، خودشان این مطلب را درک می‌کنند. اگر شارع قبول ندارد باید ردع کند، باید تنبیه کند چون فهم عرفی این است که فرقی نمی‌کند. «و الخبر مؤید بخبر الدعائم عن علي عليه السلام» این خبری که از امام صادق از امیرالمؤمنین علیه السلام بود این خبر تأیید می‌گردد به خبر کتاب دعائم الاسلام، دعائم الاسلام کتابی است که نعمانی نوشته که ایشان در مصر بوده و کتابش هم کتاب خیلی خوبی است الدعائم، و منتها چون آن مرسل است سندهایش را ذکر نکرده بعد هم از کسی که به آن کتاب مراجعه بکند ظاهراً ایشان روایات را جمع می‌کرده یعنی اگر یک روایت مطلق بوده مخصص یکجایی دیگر بوده و تقیید یکجایی دیگر بوده مجموعاً سرجمع را درستش می‌کرد آن وقت نقل می‌کرده و ممکن است در این کار اشتباه کرده باشد یعنی اجتهاد کرده. ما الان روایاتمان چیز است دیگر، یک روایت مطلق داریم بعد یک مقید توی یک روایت دیگر است، یک مخصص ممکن است توی روایت دیگر باشد، یا یک شرطی در یک روایت دیگری باشد، آن فقیه می‌آید این را جمع‌وجور می‌کند بعد به عنوان فتوا توی رساله‌اش می‌آورد. دعائم الاسلام این کار را در خود روایت کرده، یعنی تقییداتش و فلان و این‌ها را زده بعد گفته قال صادق علیه السلام فلان. این فلذا یک اجتهادی است که از ایشان مثلاً شده. حالا فلذاست که ما آن روایات را هم بخاطر ارسالش، هم بخاطر این جهتی که در این کتاب وجود دارد این را مؤید می‌فرمایند. «عن علي عليه السلام: سَوَّقُ الْمُسْلِمِينَ كَمَسْجِدِهِمُ الرَّجُلُ» این‌طور فرمودند ببینید «سوق المسلمین کمسجدهم» خب این مثل روایت قبل است تا اینجایش، بعد کَانَ حَضْرَتٍ يَكُ ضَابِطَهُ كَلِيٌّ وَ عَامٌ ذَكَرَ مِيْ فَرَمَايْنِدَ الرَّجُلُ أَحَقُّ بِمَكَانِهِ حَتَّى يَفُومَ مِنْهُ أَوْ تَغِيْبَ الشَّمْسُ» می‌فرمایند شخص، رجل که این رجل هم مفهوم و مقصود شخص است حالا خانم، زن باشد، «الرجل» این انسان و این شخص این احق است به مکانی که آن مکان را برگزیده است تا کی؟ تا این‌که خودش به اختیار خودش از آن‌جا بلند شود برود یا خورشید غروب کند یعنی همان شب بشود که در آن روایت بود. خب حالا این روایت از یک نظر از آن روایت قبلی روشن‌تر است دیگر، بنابر این‌که بگوییم «الرجل احق» یک قاعده‌ی کلی دارد می‌فرماید، درست فرموده سوق مسلمین مثل مسجدشان است، بعد یک قانون کلی بعد از این فرموده که «الرجل احق بمكانه حتى يفوم منه او تغيب الشمس».

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.
پایان.